

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۲۲.۰۱.۱۰

"نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

جلد اول

به ادامه گذشته:

فصل سوم

سیاست ها و دسایس پاکستان علیه افغانستان:

در بخش هنگامه های آزادیخواهی مردم شبه قاره هند گفتیم که حاکمیت استعمار انگلیس در آن قاره متکی به تفرقه افکنی میان اقوام، طوایف، مذاهب و مناطق مختلف بود و به همان اساس، موفق شد مدت دوصد و سیزده سال در آن کشور غنی و پهناور مسلط باشد. همچنان گفتیم قبل از آنکه انگلیسها آزادی سر زمین هند را پذیرفته و قاره را ترک گویند، در صدد آن شدند تا هند را تجزیه نموده و کشور نو بنیاد دیگری را که بتواند منافع استعماری آنها را در منطقه به وجه احسن تضمین نموده و هند و افغانستان را برای همیشه پریشان نگهدارد، در دست داشته باشند و چنانکه دیدیم در این کار هم موفق شدند و معجون مرکبی را که از جیب ملت‌های هند و افغانستان بیرون کشیده بودند، به نام "پاکستان" در منطقه ایجاد کردند و خود، ظاهراً رفتند. شاید باز هم در اینجا سؤال مطرح شود که انگلیسها چرا کشور سومیی را به نام پاکستان ایجاد کردند؟ یعنی چرا عین پلان و پروژه را بالای دولت آزاد و نو بنیاد هند و در سرزمین هندوستان تطبیق نکردند؟

به پاسخ این سؤال باید گفت که از یکطرف انگلیسها بیشتر از دو قرن بالای مردم هند انواع جور و ستم را روا داشته و بدین سان، تخم کین و نفرت علیه خود شان را در آن سر زمین کاشته بودند که مشکل بود بالای دولتهای آن سرزمین در دراز مدت حساب کنند از سوی دیگر، با آگاهی کامل از تاریخ مردم افغانستان، خصلت جنگجویانه ضد اجنبی و نفوذ روانی و معنوی آنها بالای قاره هند، میدانستند که هر زمانی که سلاطین و دولتمردان افغانستان توشه

و توانبدست آرند، بدانسو خواهند تاخت و آن بخش از منافع استعماری شان را که بعد از تخلیه نیم قاره باقی می ماند، لگد مال خواهند کرد. پس به فکر آن شدند تا سد مطمئنی در برابر افغانستان بکشند و از منافع مورد نظر خویش حراست نمایند. روان شاد میرغلام محمد غبار در این زمینه چنین مینگارد :

"... انگلیسها بعد از تماشای جنگ "پانی پت" احساس کردند که قدرت نظامی و نفوذ معنوی افغانستان در سر تاسر هندوستان، اصلاً خودش بزرگترین رقیب انگلیس در هند است. حرکات نظامی زمان شاه افغان در پنجاب و تمایل هند به استمداد از افغانها تشخیص قبلی انگلیس را در مورد اهمیت افغانستان مجسم ساخت و لهذا تمام قدرت انگلیس متوجه افغانستان شد. در همین وقت بود که روش انگلیس نسبت به افغانستان تعیین گردید. این روش در مرحله اولین خود "سیاست تدافعی" به غرض جلوگیری از ورود دولت افغانستان در هند بود و بعد ها به "سیاست تعرضی" تبدیل شد. (افغانستان در مسیر تاریخ - صفحه ۴۴۴)

به همین دلیل بود که انگلیسها نخست با ذرایع مختلف، آتش کین و تعصب میان هندو و مسلمان در نیم قاره هند را مشتعل کردند و آنقدر آنها را زدند تا دیگر به آسانی فرو نشینند و بعداً عده ای از عناصر ظاهراً مسلمان را استخدام نمودند تا در میان انبوه مسلمانان هند، در کنگره ملی و در مساجد و مدارس، شعار "ملت مسلمان" و "مملکت اسلامی" را بلند کنند و تا رسیدن به مقصود از پا نشینند.

بالاخره، "پاکستان" در پانزدهم ماه اگست ۱۹۴۷ میلادی رسماً شکل گرفت و با رویکار آوردن افراد و عناصر مورد نظر انگلیسها در دولت نو تأسیس پاکستان و الحاق نواحی جنوب شرق افغانستان (آنسوی خط دیورند) به کشور نو بنیاد، استعمار انگلیس نفس راحت کشیده و خوشنود شدند که اگر هند را از دست دادند، پاکستان را به دست آوردند.

عامل دیگری که در این موفقیت نقش داشت، همان سکوت و مساهله کاری عمدی "خاندان" سلطنتی افغانستان بود که در برابر آنهمه نقشه ها و اقدامات هدفمندانه استعمار در بُن گوش شان، صدایی بر نیاورده گذاشتند تا این پروسه به پیش رود. یعنی انگلیسها بار دیگر در آن وقت از حسن انتخاب شان در مورد نادر و اعضای "خاندان" وی احساس غرور و رضایت نمودند.

رهبران افغانی در این روزگار چنان افسون انگلیس بودند که حتا "سرابرمتکاف" سکرتر وزارت خارجه هند برتانوی در سال ۱۹۳۹ میلادی در رأس یک هیأت به کابل مسافرت نمود و با محمد ظاهر شاه، سردار محمد هاشم صدراعظم، سردار محمد نعیم وزیر امور خارجه، مجید خان زابلی وزیر تجارت وقت و فرد مقرب به دربار و غیره ملاقات نمود. انگیزه سفر "متکاف" این بود که در سال مذکور که تقریباً آغاز جنگ عمومی دوم بود، بخشی از دولتمردان افغانستان مانند سردار نعیم، سردار داوود، مجید زابلی و امثال آنها تمایل زیادی به سوی فاشیسم المان پیدا کرده بودند که طبعاً برای انگلیسها قابل اندیشه و نگرانی بود.

"سرابرمتکاف" ضمن دیدار و ملاقاتهایش با سران دولت افغانستان، قضیه خط تحمیلی "دیورند" و تحریکات مردم قبایل آنسوی خط را مطرح نمود. هر چند این نخستین بار بعد از تخت نشینی ظاهر شاه بود که موضوع قبایل آنسوی خط "دیورند" با انگلیسها مطرح میشد، ولی با آنها طرف افغانی نتوانست یا نخواست از این موقع مساعد به نفع خویش استفاده نماید. (در آن زمان هنوز شعار پشتونستان علم نشده بود)

(سیاست خارجی افغانستان - صفحه ۲۴۶)

چون پاکستان اصلاً به منظور تداوم خصومت با دو کشور تاریخی (هند و افغانستان) و به مثابه تومور دردناک و مزاحم در منطقه ایجاد گردید، لهذا، رهبران این کشور از همان نیمه شب تولد نا میمون پاکستان، با ممالک (شرقی

و غربی) خویش از در دشمنی و توطئه ریزی پیش آمده و یک لحظه هم از آن دست بر نداشتند. هر چند این دشمنی و دسایس در برابر هندوستان منجر به اشتعال سه جنگ بزرگ میان دو کشور گردید و خون هزاران انسان در بنگال و کشمیر و نواحی مرز به زمین ریخت و هنوز هم میریزد، اما، چون مردم هند علی رغم فقر و بیچارگی که بدان مواجه اند، رهبران آگاه و خردمندی داشته و از یک نوع دموکراسی و آزادیهای فکری، سیاسی، مذهبی و فرهنگی بر خور دار بوده اند. بنابراین، نه تنها در برابر این تومور خبیثه استعمار تا کنون به زانو نه نشسته، بلکه به پیشرفتهای چشمگیر علمی، اجتماعی، تکنیکی و نظامی نیز نایل گردیده است. لیکن دریغ و درد که این تومور توانست پیکر آزردۀ کهن کشوری مانند افغانستان را متلاشی کند. زیرا زمینه رشد و فعالیت آن در آنجا بسیار مساعد بود. طبیعی است مردم و مملکتی که از وجود رهبران دلسوز و خردمند محروم بوده جز زور گویی و سرکوب و اختناق ندیده باشند، دستگاه دولتی آن شخصی، خاندانی و بیگانه با انصاف و عدالت و خوی و بوی مردمی باشد، چگونه میتوان متوقع بود که غدر و دسیسه نتواند آنرا متلاشی سازد؟

ادامه دارد